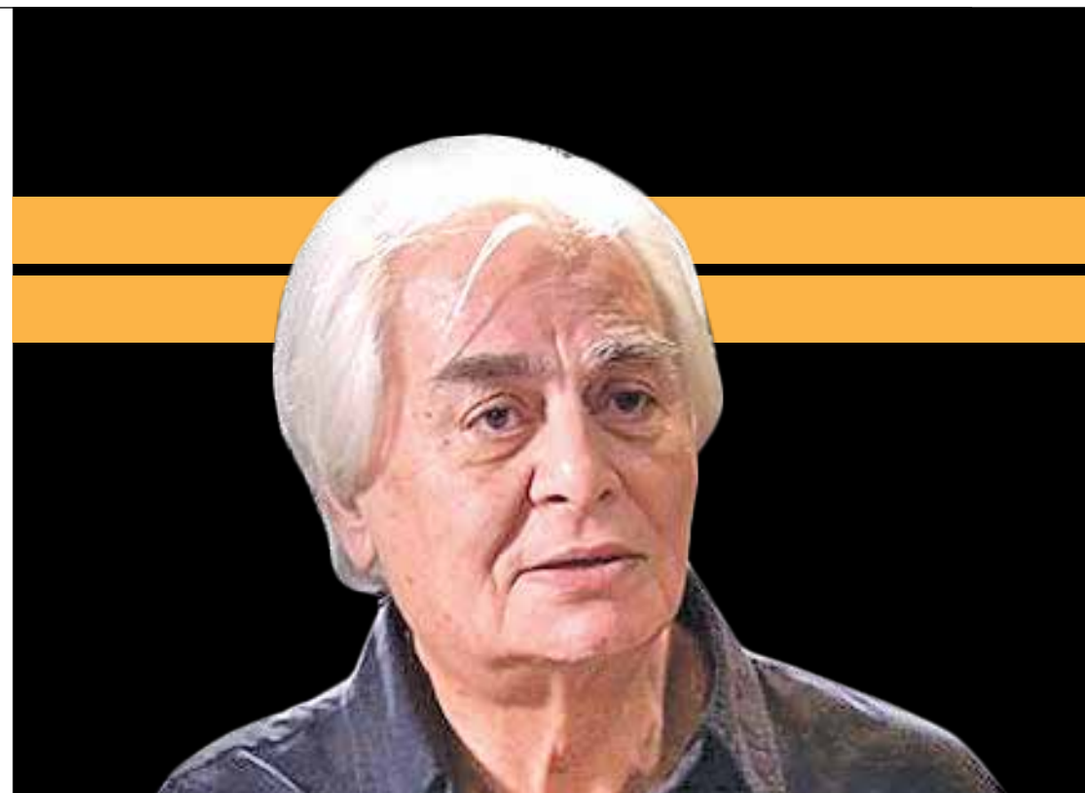
ایران تئاتر

رنج و سرمستی در غنا و فقر

رویا تیموریان
بازیگر

دکتر علی رفیعی هم یکی از ویژه‌ترین چهره‌ها در تئاتر سرزمین ماست و بی‌شک جزو آن دسته از بزرگانی که به عقیده من دیگر تکرار نخواهد شد. او مجموعه‌ای از زیباشناسی، آگاهی، دانش، بینش و عشق به تئاتر را در خود جمع کرده و البته در این مجموعه بدون تردید، عشق به جامعه و فرهنگ، وسعت وسیعی در دل او دارد که کنار آنها زیست می‌کند. اولین‌بار که قرار بود با او همکاری کنم، خوب به خاطر دارم که همه می‌گفتند رفیعی بیشتر از هر چیزی به صحنه و زیبایی صحنه اهمیت می‌دهد و بازیگرانش را در دکوری که در ذهن دارد، به شکلی عجیب و غریب و البته درست و هوشربا می‌چیند و این مسأله را شاخص‌ترین ویژگی کارگردانی او می‌دانستند؛ اما از آنجا که من همیشه سعی می‌کنم از تجربیات شخصی خودم بهره ببرم تا صحبت دیگران، در دو کاری که با او افتخار همکاری داشتم اتفاقاً این نظریه به نظرم رد شده آمد. گمان من این است که دکتر رفیعی آنقدر نسبت به صحنه، تاریخ، لباس، تئاتر و بخش‌های دیگر هنری محیط و مشرف است که بی‌شک این اشراف به زیبایی بصری صحنه و دیگر موتیف‌های نمایش نیز می‌انجامد و یکی از همین‌ها توجه به حضور درست بازیگران و شخصیت‌های مدنظر، در اثر و بازی گرفتن از آنها به بهترین شکل ممکن است. وسواسی که او نسبت به بدن، بیان و حرکت بازیگر دارد را در کمتر کارگردانی می‌شود سراغ گرفت. در تازه‌ترین تجربه همکاری‌ام با دکتر علی رفیعی یعنی «خانه برناردا آلبا» اتفاقاً ارادت و شیفتگی من به شیوه کار این کارگردان کهنه کار و یگانه بیشتر از پیش هم شد. انرژی، عطش و اشتیاق نهفته و دلبستگی او نسبت به متن و موضوعی که قرار بود روی صحنه ببرد واقعاً آدمی را سر ذوق می‌آورد و البته حیرت زده می‌کرد. هر روز با انبوهی از اطلاعات و کتاب‌های جدید و به روز می‌آمد و می‌خواست بیشتر و بیشتر به کنه داستان برسد و همه اینها به انرژی عجیبی در او ختم می‌شد که این انرژی به سایر گروه هم منتقل می‌شد و همگی می‌دانستند و باور می‌کردند که چقدر در کار مسئولیت دارند و چقدر باید همراه با رفیعی، وارد دنیای زیباشناسی او شوند و از رنگ و موسیقی و حرکت و بدن و پرداخت و نشانه‌شناسی‌ها چیزی بیاموزند و درک کنند. رفیعی سعی می‌کند برای گروه این فضا را آماده کند تا بازیگرانش جست‌وجوگرانی باشند که در این دنیای پر راز و رمز و پر از جادو، به آنچه او از دل متن می‌خواهد برسند. او نه چیزی را به بازیگر دیکته می‌کند و نه آن‌چنان چیزی از پیش کامل و بدون‌تغییر وجود دارد؛ اگر چه قطعاً او با تبحر و تسلط، پلانی کلی از آنچه می‌خواهد را در ذهن و اندیشه دارد اما بازیگرانش را به بیرون از خود می‌کشد و در این مسیر آنها را همراهی می‌کند تا به مسیرهای باشکوهی که در نظر دارد برسند. کار با دکتر رفیعی اصلاً کار آسانی نیست مگر کسانی که عاشق هستند و بیشترین وقت خود را با او می‌گذرانند چون کار او، در کار کارگاهی طولانی تعریف می‌شود و همیشه بین آدم‌ها و چهره‌های بسیار می‌گردد تا استعدادهایی جدید را کشف کند و بسیاری از بازیگران مطرح تئاتر و تصویر ما که امروز چهره‌هایی شاخص و تأثیرگذار هستند از او آموخته‌اند و همه این دست‌پرورده‌های هنر رفیعی چیزی تازه از کلاس علی رفیعی را به عرصه بازیگری آورده‌اند. بد نیست گریزی به تجربه بازی در «برناردا آلبا»یی داشته باشم که در آن ایفاگر نقش «برناردا» بودم. دکتر هربار چیزی تازه با خود می‌آورد و یک‌بار هم ترجمه جدیدی با خود آورده بود و با ذوق و شوق فراوان آن را با ما درمیان گذاشت و طبیعی است که این کار، به کسی مثل من که خودش به هزاران دلیل عاشق لورکاست، کمک فراوانی کرد تا مثل یک کلید به راز و رمزهای جدیدی از نقش برسم. رویا تیموریان بدون شک در فاصله نمایش‌های «عروسی خون» تا «خانه برناردا آلبا» بسیاربسیار از علی رفیعی آموخت و بی‌راه نیست اگر بگویم بسیار خوشحالم که این فرصت را داشتم تا در کنار او نقشی را روی صحنه نقاشی کنیم و لذتی بی‌نهایت ببریم از چنین کاری. آرزو می‌کنم و امیدوارم که علی رفیعی، این یگانه گوهر تئاتر ایران زمین بتواند تا دیرزمان همچنان آثاری را بر صحنه خلق کند و ما نیز در هر جایگاه و جایی لذت ببریم از حضور چون اویی و امیدوارم و آرزو دارم که قدر او و امثال او بخوبی دانسته شود؛ چه‌بسا بسیار بزرگان بوده‌اند که در طول حیات‌شان آن‌چنان قدر ندیدند و به دلایل مختلف مراقبتی آن‌گونه که در شأن آنهاست، از آنها نشده است. در پایان باز به این نکته اشاره می‌کنم که دکتر علی رفیعی یک مجموعه است. مجموعه‌ای از درک و دریافت و شناخت فرهنگ و رنگ و موسیقی و البته در کنار همه اینها دیدی بسیار شگفت‌انگیز و زیباشناسانه‌ای که نشانه‌اش را می‌شود در تمامی آثارش دید و درک کرد. او با همه اینها دری را به روی ما باز می‌کند که این در، کلید، ابتدا و اجازه ورود ما به دنیا رفیعی است.

رویا تیموریان و مریم سعادت در نمایش خانه برناردا آلبا

داستان مردی که هرگز نایستاد

مریم سعادت
بازیگر تئاتر

اولین بار سال ۷۴-۷۵ برای بازی در نمایش «عروسی خون» دعوت شدم و با خودم فکر کردم به‌به چه سعادتی که قرار است اولین کار غیرعروسکی‌ام را با کارگردانی قَدَر مثل علی رفیعی تجربه کنم و چه چیزی از این بهتر. وقتی وارد گروه شدم و شکل کارش را از نزدیک دیدم اولش بسیار ترسیدم اما بعد به خودم گفتم یا همین الان از این در بیرون می‌روی، یا می‌مانی و کار یاد می‌گیری. ماندم. کار بعد «رمئو و ژولیت»، کار بعد «شازده احتجاب» بود. هر بار بیشتر به قصد یادگرفتن آمدم. زبان بدن، بازیگری روی صحنه بزرگ، طراحی صحنه کاربردی، طراحی لباس برای کمک به ایستایی بازیگران روی صحنه و همه نیز در نهایت زیبایی و ایده‌آل‌ترین شکل ممکن. هر جلسه تمرین دکتر رفیعی برای من کلاس درس بود و سال‌ها گذشت. او البته بین چند اجرای نمایش، دو فیلم سینمایی هم ساخت که من در هر دو بازی کردم و بعد دوباره چند تئاتر دیگر؛ تا «خاطرات و کابوس‌های یک جامه‌دار از زندگی و قتل میرزا تقی خان فراهانی.» وقتی به‌عنوان «مهدعلیا» انتخاب شدم به قول جوان‌های امروز ذوق‌مرگ شدم. با یک تمرین طولانی چندماهه به استقبال اجراها رفتیم. باز دیدم تمام جلسات تمرین بیش از گذشته برایم کلاس درس است و چقدر از او می‌آموزم و می‌داند و چقدر هنوز برایم این جلسات تازگی دارد و چقدر تفکر بهروزی دارد و چطور صحنه‌هایی که به‌ظاهر برایمان به نتیجه رسیده بود و به قول معروف بسته بودیمش دوباره اصلاح می‌شدند؛ حتی در نمایش تازه‌ترین کارش «خانه برناردا آلبا» که روی صحنه رفت. طی این بیست و چند سال همکاری با دکتر علی رفیعی فهمیدم توفیق همکاری با کارگردانی داشتم که هرگز ذهن سیالش جایی نایستاد و آرام نگرفت. بی‌هیچ اغراقی باید بگویم در این مدت هرچه درباره تئاتر آموخته‌ام از او بوده است. به بودنش افتخار می‌کنم و تولدش را هزاران بار تبریک می‌گویم و برای خودم آرزو می‌کنم دوباره بتوانم کنارش کار کنم و بیاموزم. او بر تارک هنر این سرزمین نامی جاودانه خواهد ماند.

تقریباً یا تحقیقاً مسأله این است

زمان وفاجویی
دستیار کارگردان

علی رفیعی به‌دلیل استعداد ویژه، نبوغ، زیست متفاوتِ انتخابی و تلاش‌های فراوان توانسته در نوع نگرش، گونه زیبایی‌شناسی، رویکرد و نتیجه کار در جایگاهی منحصر به فرد و دور از دسترس قرار گیرد. او با گیرنده‌های حسی فوق‌العاده قوی، محیطش را به منشأ الهام خود و با دانش انبوهش این دریافت‌ها را به خلق‌هایی به‌غایت تأثیرگذار و جاویدان تبدیل می‌کند. تحلیل و بررسی آثار و شخصیت او در این مجال نمی‌گنجد و من تنها به ذکر دو خصوصیت او اکتفا می‌کنم. خصوصیت اول که به نظرم بسیار مهم و ساختاری است، نگاه تحقیقی و نه تقریبی او به پدیده هنر است. او به همان محکمی کلمه در علم، تحقیقاً در مسیر خلق حرکت می‌کند و همکاری با او هم باید در همین مسیر و شکل انجام پذیرد. خصوصیت دوم اعتقاد راسخ و نهادینه شده در او راجع به گروه و کارگروهی است. رفیعی در عین حال که نفر اول و تنها تصمیم‌گیر نهایی است اما از تک‌تک اعضای گروه انتظار دارد که به‌عنوان عناصری فعال، پویا و خلاق باشند تا در فرآیند همکاری، تألیفی خلاقانه رقم بخورد. او بجد معتقد است نطفه خلاقیت در چنین گروهی بسته می‌شود و با همکاری بزرگ می‌شود و در نهایت به دنیا می‌آید. رفیعی تحقیقاً یکی از نوادر هنر این سرزمین محسوب می‌شود که نیاز است پیرامون اندیشه‌ها و آثارش بررسی‌های فراوان و همه‌جانبه‌ای شود تا بتوانی به تمامی یا حداقل تا جایی که ممکن است با شناخت او قد و قامت هنر نمایش خود را بالاتر و بالاتر ببریم.

داستان دلچسبی از دهه هفتاد

حسن معجونی
کارگردان
و بازیگر تئاتر

داستان جذاب آشنایی من با دکتر علی رفیعی به اواخر دهه شصت برمی‌گردد اما از انتهای همین دهه و ابتدای دهه هفتاد بود که از نزدیک با این مرد بزرگ آشنا شدم و تمام روز و روزگارم در دهه هفتاد با او به سر شد و بیراه نیست اگر بگویم تمام این یک دهه را با او زندگی کردم. اغراق نیست اگر بگویم او بزرگ‌ترین معلم من در زندگی‌ام بود و هست همچنان و خواهد بود و در وهله اول هر جا و به هر بهانه، مثل امروز و اینجا فرصتی پیش می‌آید از او پیش همه باید بگویم و بنویسم که من قدردان این همه سال هستم و هر آن‌چه از او آموختم. دکتر رفیعی نه فقط برای من که به عقیده‌ام او یکی از بزرگترین معلم‌های تاریخ ایران در حوزه نمایش است و همین‌جا با صمیمی‌ترین کلمات می‌خواهم تولدش را تبریک بگویم و آرزوی سعادت و سربلندی و عمری باعزت داشته باشم همان‌طور که تا امروز بوده است. همان‌طور که اشاره شد دهه هفتاد را باید برای من یکی که نه، مهم‌ترین دهه زندگی‌ام به حساب آورد. شاید به این دلیل واضح که اصلاً شخصیت و کاراکتر هنری من در همان سال‌ها شکل گرفت و از همان سال‌های آموزش دیدن و کنار دکتر رفیعی بودن به امروز رسید. تمام این دهه هفتاد، من را صرفاً یاد یک نفر می‌اندازد. نام معلمی بزرگ مثل دکتر علی رفیعی که تمام امروزهای مرا شکل داد و حال و هواهای مرا به امروز و آن‌چیزی که امروز هستم رساند. دهه‌ای که از ابتدا تا انتها، تنها و تنها با دکتر رفیعی کار کردم. پیشنهادهایی می‌آمد برای بازی یا... اما من هیچ‌کدام را نپذیرفتم و خودم را صرفاً معطوف به این حضوری که کنار علی رفیعی داشتم کردم و اتفاقاً این از آن جمله تصمیم‌هایی است که نه تنها از اتخاذشان پشیمان نیستم؛ بلکه خوشحالم که چنین کار درستی انجام دادم. در طول همین دهه هفتاد بود که افتخار همکاری در پنج ،شش کار با دکتر رفیعی که یک کار تلویزیونی هم بین شان بود و همه اینها کل کارهایی است که من در آن روزگار انجام دادم و از این بابت هم به خودم می‌بالم وهم می‌دانم آن دهه هفتاد چه تأثیر شگرفی در آینده من داشت. دهه هفتاد برای من، دهه یاد گرفتن بود، دهه شروع اتفاق‌های بزرگ. من گروه را از همان زمان فهمیدم و درک کردم و در گروه زندگی کردم تا امروز بتوانم گروهی مثل «لیو» داشته باشم و همه اینها را مدیون دکتر علی رفیعی می‌دانم و هر آن‌چه از او آموختم. مدیون مردی که بی‌اغراق می‌توانم بگویم باسلیقه‌ترین کارگردان تئاتر ایران است و خوش به حال ما که می‌توانیم بگوییم تولدت مبارک مرد بزرگ.

مردی که برای آموختن آمد

رحمت امینی
نمایشنامه‌نویس
و کارگردان

علی رفیعی را من از زمان دانشجویی می‌شناسم و با کارهایش از همان دوره آشنایی به هم رساندم و بی‌اغراق جذب او و دنیایش شدم. علیحده از کارگردانی و مسائلی مربوط به این دست، ارزش و اعتبار رفیعی را در آموزش نسلی می‌دانم که بعدها از کارگاه‌ها و کارهای او به تئاتر ایران معرفی شدند و الحق بیشتر آنها بسیار خوش درخشیدند و تبدیل به چهره‌هایی درخشان شدند که نام آوردن از همه آنها بسیار وقت‌گیر خواهد بود اما این روی سکه علی رفیعی را هرگز نباید فراموش کرد که او معلم بی‌نظیری نیز در تئاتر هست و جزو آن دست معدود از بزرگانی است که می‌خواهند تئاتر ایران بی‌پشتوانه هنری و فرهنگی نماند. رفیعی از جمله استادانی است که بلافاصله افراد مستعد را شناسایی و با خود به تمرینات گروهی می‌برد و آنها را برای ایفای نقش روی صحنه بزرگ آماده می‌کند و هر آن‌چه باید به آن‌ها بیاموزد را می‌آموزد و هیچ خساستی در این مسأله ندارد.. خود من طی چندساله اخیر از دکتر رفیعی بسیار الگو گرفتم که بیایم و در کنار بازیگران بزرگ، از چهره‌های مستعد و تازه‌نفس استفاده کنم و نکته اینجاست که ما چنین الگو و روش و منشی را در تئاترمان بسیار کم داریم و معطوف می‌شود به چهره‌های شاخص معلم‌مآبی مثل دکتر رفیعی که توانستند چند نسل تئاتر ایران را به لحاظ بازیگر و حتی دیگر عوامل صحنه‌ای تأمین کنند و پرورش دهنده باشند. کسی مثل او اگر چه در دانش نظری بسیار شاخص و در کار کارگردانی نیز شکل و شمایل سبک ویژه خود را دارد اما یک به اصطلاح کلاس و روش شخصی نیز دارد که شامل همه این‌ها می‌شود که به آن اشاره شد. پس می‌توان گفت بزرگترین خصلت او بخشیدن دانش بدون ذره‌ای امساک است و رفیعی از آن‌دست آدم‌هایی نیست که بخواهد چیزی را پیش خود نگه دارد و به کسی انتقال ندهد. بازی گرفتن‌های متفاوت او از بازیگران را در کارهای مختلف حتماً به یاد داریم که مثلاً یکی‌اش بازی بود که از سیامک صفری در «شکار روح» گرفت یا بازی‌هایی که از حسن معجونی و دیگران به نفع آنچه در ذهن داشت گرفت. رفیعی با اینکه کارگردانی‌ست که از او به عنوان شاعر صحنه‌ها یاد می‌کنند اما همان طور که گفته شد او را باید معلمی بی‌بدیل دانست که عطش آموختن و راه و روش نشان دادن به جوان‌ها در رگ و پوست و خون او جریان دارد و انگار که می‌داند برای چه رسالتی پا به این عرصه گذاشته است و این رسالت، برای تئاتر ما رسالتی میمون و مبارک بوده است همچون که تولدش بر عرصه کره خاکی.

شاعر صحنه‌ها

عباس غفاری
نویسنده
و منتقد تئاتر

شاید اگر یک اتفاق به ظاهر ساده در کوه‌های آلپ نمی‌افتاد، تئاتر ایران یکی از مهم‌ترین کارگردان‌ها و طراحان صحنه خود را نداشت. علی رفیعی جوان که با بورس ورزشی به فرانسه می‌رود هنگام اسکی، در کوه‌های آلپ سقوط می‌کند و همان اتفاق ساده و شاید تلخ، مسیر زندگی‌اش را تغییر می‌دهد تا در «سوربن» جامعه‌شناسی بخواند وسپس به مدرسه بازیگری «شارل دولن» برود تا آنچه مقدر بوده بشود. بی‌شک رفیعی را می‌توان مینیاتوریست صحنه‌های تئاتر نامید. گویی تولد و زندگی در اصفهان باعث شده تا هزاران تصویر زیبا از معماری باشکوه و نقش و نگارهای فریبنده فرش‌ها و منبت‌کاری‌ها بر ناخودآگاه ذهن او تأثیر بگذارند تا هربار روی صحنه نقشی بزند ماندگار. میزانسن‌های دکتر علی رفیعی مانند تصاویر زیبا و ماندگار نقاشان ایتالیایی و اسپانیایی و... است؛ پراز ظرافت، شاعرانگی و جزئی‌نگری. کافی است یک شیء یا یک عنصر دیگر را از میزانسن‌های او کم کنید تا متوجه اوج ظرافت در چینش او شوید. تفاوتی هم نمی‌کند که نمایشی که کارگردانی می‌کند مذهبی باشد مثل «یادگار سال‌های شن» یا نمایشی از لورکا باشد مثل «عروسی خون» و «یرما» یا حکایت پیامبری درمصر مثل «درمصر برف نمی‌بارد»، یا حتی عاشقانه‌ای از شکسپیر، یعنی «رومئو وژولیت» یا نقد خودکامگی دیکتاتورها در «شکار روباه»، «خاطرات یک جامه‌دار...» شاید نقدی اجتماعی باشد مثل «جنایت ومکافات»، «کلفت‌ها» یا هر نمایشنامه دیگری... او نگاه زیبایی شناسانه و امضای خود را روی آن اثر حک می‌کند. از این وجه می‌توان رفیعی را یک کارگردان مؤلف دانست و چه خوشبخت است نسل من که توانست و می‌تواند مینیاتورهای چشم‌نواز دکتر علی رفیعی را بر صحنه‌های تئاتر ببیند. میلادتان مبارک شاعر صحنه‌ها.

وجود مبارک دردانه نمایش ایران

افسانه ماهیان
بازیگر
و کارگردان تئاتر

او به‌نوشتن مدیحه یا ستایش‌نامه و تقدیرهایی از این دست نیازی ندارد چون بی‌تردید علی رفیعی یکی از دردانه‌های هنر نمایش در این سرزمین است. با این‌همه روز و تاریخ به‌دنیا آمدن و تولد او باعث می‌شود تا یک‌بار دیگر کسی مثل من، به این بهانه، به خودش نهیب بزند و خودش را مؤاخذه کند. در این نهیب و مؤاخذه است که اصولاً غمگین و دلتنگ می‌شوم به دلایلی که یکی‌ش همین است که می‌گویم و پرسشی در خود دارد: چرا این همه بیگانگی و فاصله بین نسل‌ها بیداد می‌کند؟ یا این سؤال که این همه خودخواهی و خودپسندی نسل امروز نسبت به ریشه‌هایش، در این مرز پرگهر از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ یا بلندبلند با خودم این سؤال را تکرار می‌کنم که «این همه قدر ناشناسی و غفلت ما در کجا ریشه دارد.» این سؤالات و بسیار سؤال دیگر را به هر بهانه‌ای و در روز تولد کسی مثل علی رفیعی بزرگ، با صدای بلند با خود تکرار و مرور می‌کنم که یادم نرود که اگر هنر و ایستادگی کسی و کسانی مثل او نبود، اثری از ما وجود نداشت و امروز و امروز ما هم نبودیم. به همین دلیل است که اتفاقاً باید شاکر و مفتخر باشیم که در دوره و زمانه‌ای زندگی و زیست می‌کنیم که کسی مانند علی رفیعی هم زیست می‌کند و ما می‌توانیم با او هم‌نفس باشیم و زیر آسمانی که او نفس می‌کشد و در زمینی که او هنرآفرینی می‌کند و خلق، زندگی کنیم و این چیز کمی نیست. کم نیست حضور وجود شخصیت درجه یکی مثل دکتر علی رفیعی که همواره و همیشه مبارک است.

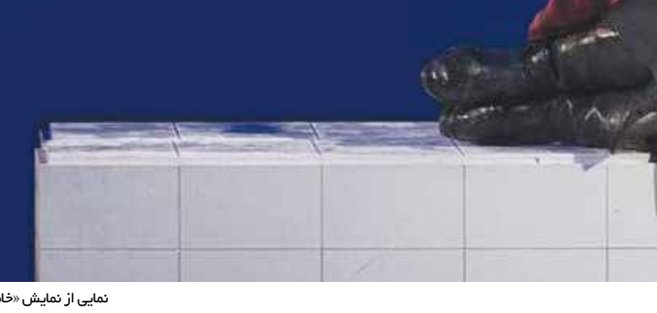
فاطمه‌خواجه‌نوری
نمایی از نمایش «خاطرات و کابوس‌های یک جامه دار از زندگی و قتل میرزا تقی خان فراهانی»